

مقاله پژوهشی

تحولات حقوق بین الملل کلاسیک در سایه همکاری و رقابت قدرتهای بزرگ

ابوذر عمرانی *

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۷

چکیده: حقوق بین الملل دستاورد توسعه و تحولات تاریخی بین المللی تلقی می گردد. در این مسیر در طی قرون وسطی، دوران جدید و معاصر شاهد رشد روزافزون حقوق بین الملل بوده ایم. به نظر می رسد پایان جنگ جهانی دوم و شکل گیری سازمان ملل متحد را بتوان نقطه عطفی در تاریخ تحولات حقوق بین الملل به شمار آورد و بر اساس آن قبل و بعد آن را به دوره کلاسیک و مدرن تقسیم کرد. پژوهش حاضر دوره کلاسیک در تحولات حقوق بین الملل را از شکل گیری عهدنامه وستفاليا در ۱۶۴۸ تا سال ۱۹۴۵ در نظر گرفته و بر آن است تا نقش قدرتهای بزرگ این مقطع زمانی را در شکل گیری و گسترش حقوق بین الملل بررسی کند. بدین منظور این سؤال مطرح می شود که قدرت های بزرگ نظام بین الملل چگونه در شکل گیری و گسترش حقوق بین الملل در دوره کلاسیک ایفای نقش کرده اند؟ فرضیه این است که قدرت های بزرگ در دوره کلاسیک در قالب همکاری و حتی رقابت با یکدیگر، با تشکیل کنفرانس های ادواری، انعقاد قراردادهای، نهادسازی و ایجاد عرف، در شکل دادن و گسترش حقوق بین الملل تأثیرگذار بوده اند. همچنین نباید از نظر دور داشت که قدرتهای بزرگ همواره منافع خود را در تحولات حقوقی بین المللی لحاظ داشته اند. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی سعی دارد نقش قدرت های بزرگ در تحولات حقوق بین الملل در این مقطع زمانی را با توجه به ملاحظات فوق مورد بررسی قرار دهد.

واژگان اصلی: حقوق بین الملل کلاسیک، قدرت های بزرگ، کنسرت اروپایی، نهادهای بین المللی، عرف بین المللی.

^۱ دانش آموخته دکتری روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسؤول).

مقدمه

از زمانی که تاریخ مستند در دست است، یعنی چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح، دورنمایی از حقوق بین‌الملل دیده می‌شود. مخصوصاً در طی قرون وسطی، دوران جدید و معاصر و با شکل‌گیری جامعه ملل و سازمان ملل پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم شاهد رشد روزافزون حقوق بین‌الملل بوده‌ایم. مسلماً قدرت‌های بزرگ نیز در این تحولات نقش داشته‌اند. این مسئله از قرن ۱۷ میلادی تا کنون مسئله‌ای انکارناپذیر است. با توجه به اینکه قدرت‌های بزرگ اروپایی بویژه در دوره کلاسیک که تعدادی محدود بودند، ظرفیت تأثیرگذاری زیادی بر سایر کشورها داشتند، عملکرد آنها تأثیر زیادی بر تحولات حقوق بین‌الملل داشته است. مسلماً این قدرتها همواره سعی کرده‌اند در صحنه روابط بین‌الملل در قالب همکاری و رقابت‌های بین‌المللی، در راستای منافع ملی خود حرکت کنند. بدین جهت بسیاری، مانند صاحب‌نظران رئالیست حقوق بین‌الملل معتقدند عرصه نظام بین‌الملل عرصه سیاست قدرت و قدرت‌نمایی کشورهایی است که به روند تحول و تکامل حقوق بین‌الملل اعتنائی ندارند. به عقیده آنها قدرت‌های بزرگ حقوق بین‌الملل را تحمیل کننده می‌دانند و در عوض به سیاست گرایش دارند. این در حالی است که فلسفه وجودی حقوق بین‌الملل پس از شکل‌گیری نظام بین‌الملل و ستفالیایی، مهار زیاده‌طلبی و قدرت‌جویی دولت‌ها و به طور خاص، قدرت‌های بزرگ بوده است. بدین ترتیب مسئله این است که اگر قدرت‌های بزرگ از قواعد حقوق بین‌الملل حمایت نکنند، پس چگونه حقوق بین‌الملل شکل گرفته و گسترش می‌یابد، زیرا در نظام بین‌الملل هیچ حکومت جهانی برای وضع و اجرای قواعد حقوقی وجود ندارد و قدرت‌های کوچک و کشورهای ضعیف نیز توانایی انجام این امورات را ندارند، پس این دوگانگی به چه طریق حل می‌شود؟ شواهد نشان می‌دهد که از سده‌ها پیش حقوق بین‌الملل رشد روزافزونی یافته و قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل نقشی بسزا در شکل دادن به ماهیت حقوق بین‌الملل کلاسیک داشته‌اند. بدین ترتیب این سؤال مطرح است که قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل چگونه در شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل در دوره کلاسیک ایفای نقش کرده‌اند؟

فرضیه این است که در دوره کلاسیک معدودی از قدرتهای بزرگ در اروپا، در قالب همکاری و رقابت با یکدیگر، نیاز به مجموعه از قواعد برای تنظیم روابط بین خود و اداره نظام بین‌الملل داشته‌اند که برآیند این همکاری‌ها و رقابت‌ها به شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل کلاسیک انجامیده

است. به طور کلی قدرت‌های بزرگ ابزارهای زیادی برای ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل داشته و دارند و توانمندی این قدرت‌هاست که در نبود حکومت جهانی باعث شکل دادن به قواعد حقوقی شده و این اراده آنهاست که باعث اجرای قواعد حقوقی و گسترش آن در سطح جهانی شده است. درست است که قدرت‌های بزرگ گاهی به صورت توافقی و هماهنگ عمل کرده، گاهی با یکدیگر رقابت داشته و گاهی نیز به صورت یکجانبه عمل کرده‌اند، ولی مسئله مهم این است که در پس اقدامات، سیاست‌ها و رفتارشان، حقوق بین‌الملل به پیش رانده شده است. به طور کلی قدرت‌های بزرگ از طرق مختلف مانند هنجارسازی و عرف‌سازی، نهاده‌سازی، معاهدات صلح و سایر معاهدات و همچنین مجازات کشورهای ناقض حقوق بین‌الملل می‌توانند در شکل دادن، تثبیت و گسترش جهانی حقوق بین‌الملل تأثیرگذار باشند. هدف پژوهش حاضر بررسی نقش قدرت‌های بزرگ در دوره کلاسیک بر ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل است. برای بررسی این موضوع از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده و جمع‌آوری داده‌ها نیز به شیوه کتابخانه‌ای می‌باشد.

رنالیسم ساختارگرا؛ قدرت‌های بزرگ و حقوق بین‌الملل

رنالیسم ساختارگرا از سال ۱۳۷۹ با افکار کنت والتز آغاز شد. وی و همکارانش فرضیات رنالیسم را از منظر فلسفه علم تحلیل می‌کنند. ثنورنالیسم محصول جنگ سرد است و در واقع انعطاف‌ناپذیری ساختارهای فکری این دوره را بازتاب می‌دهد. رنالیست‌های سستی فقدان قدرت برتر در صحنه بین‌المللی را ناشی از سرشت قدرت‌طلب انسان می‌دانند، ولی نورنالیست‌های ساختارگرا فقدان قدرت مرکزی را ناشی از منطق آنارشیسم سیستم بین‌المللی می‌دانند (وکیل و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۴۴). نورنالیسم تلاشی برای علمی کردن رنالیسم و همچنین توجه به مسائل اقتصادی و ساختار بین‌المللی است. اگر چه نورنالیسم یک نظریه رنالیستی است که بسیاری از مفروضه‌های رنالیسم کلاسیک مانند دولت‌محوری، قدرت‌محوری، یکپارچه و عاقل بودن دولت‌ها را قبول دارد، اما استدلال می‌کند که علی‌رغم اعتقاد رنالیسم کلاسیک، ریشه جنگ و صلح در ساختار نظام بین‌الملل نهفته است، نه سرشت انسان و ماهیت کشورها (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۹۸). به گفته والتز، اگر می‌خواهیم علل جنگ را بفهمیم، باید نه در سطح فردی یا ملی، بلکه بر سیستم بین‌کشوری متمرکز شویم، که از یک ساختار و واحدهای متقابل ساخته شده است. (Ozkan & Cem Cetin, 2016: 90)

ساختار نظام بین‌الملل آنارشیسم است. به عقیده والتز دولتها خود را ملزم به اجرای دستورات و قواعد سیستم بین‌الملل نمی‌دانند و در این سیستم، قدرت مرکزی برای نظارت بر اجرای احکام صادره

وجود ندارد. از این رو نظام بین‌الملل آنارشستی است (Waltz, 1979: 102). آنارشیک بودن نظام بین‌الملل به معنای نبود نظم و نسق و رفتار الگومند نیست، بلکه منظور نبود یک اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل است.

همکاری در چارچوب نظریه رئالیسم ساختارگرا

از نظر نواقع‌گرایان آنارشی در نظام بین‌الملل دولت‌ها را بر آن وامی‌دارد تا بدون توجه به میزان ظرفیت‌شان، به وظیفه اصلی خویش یعنی تقویت قدرت نظامی و خودیاری عمل کنند. در حقیقت در فرایند جامعه‌پذیری دولت‌ها می‌آموزند که ضمن اتکا به خود و بی‌اعتمادی نسبت به دیگران، از طریق انباشت امکانات برای جنگیدن علیه یکدیگر، امنیت خویش را حفظ کنند. در این حالت همکاری میان کشورها به دلیل به وجود آوردن صلح نیست، بلکه آنها بیشتر برای کسب منافع خود همکاری می‌کنند (عمومی و حسین خانی، ۱۳۹۰: ۱۶۷). رئالیست‌ها نمی‌گویند که همکاری‌های بین‌المللی غیر محتمل یا کم اهمیت هستند، بلکه معتقدند دولت‌ها طبعاً زمانی همکاری می‌کنند که منافعتشان از این همکاری تأمین شود. به اعتقاد آنها واقعیت‌های سیاسی دولت‌ها را ناگزیر می‌سازد که تعهداتی را بپذیرند و اینکه منافع قدرتمندترین دولت‌ها معنای همکاری را مشخص می‌کند (Dunoff, 2000: 66). باید به این نکته اشاره کرد که همکاری بین‌المللی در وضعیت آنارشیک به تحریک و احتمالاً هدایت کشورهای مسلط و قدرتمند نظام بین‌الملل صورت می‌گیرد؛ همکاری و اتحادی که مصلحتی و غیراصیل است (جوادی ارجمند و قزل، ۱۳۹۶: ۶۱۷). به طور کلی ثئورئالیست‌ها در مورد احتمال همکاری بین‌المللی بدبین هستند، زیرا معتقدند که کشورها از موقعیت نسبی خود بسیار مراقبت می‌کنند. (Bayeh, 2014: 349)

جایگاه نهادها و سازمان‌های بین‌المللی در اندیشه رئالیسم ساختارگرا

از نظر ثئورئالیسم سازمان‌های بین‌المللی به عنوان ابزار سیاست‌گذاری دولتها تلقی می‌شوند و تغییری مستقل از قدرت دولتها نیستند، بلکه وابسته به آنها هستند (پوراحمدی و قنبری مزیدی، ۱۳۹۲: ۲۲۹). قدرتهای بزرگ، سازمانهای بین‌المللی را تأسیس می‌کنند و آن سازمان‌ها در خدمت مقاصد و اهداف کشورهای مزبور قرار می‌گیرند (امینیان و صانعیان، ۱۳۹۶: ۱۱). سازمانهای بین‌المللی تا زمانی که به کشورها اجازه می‌دهند منافع خود را دنبال کنند و به کشورها برای دستیابی به منافع نسبی کمک کنند، به حیات خود ادامه می‌دهند. (Bayeh, 2014: 349) رئالیست‌های ساختارگرا معتقدند که قواعد بین‌المللی و نهادها صرفاً ساخته منافع اساسی و روابط قدرت هستند و اگر روابط قدرت تغییر کند،

آنها ممکن است تغییر کنند یا نادیده گرفته شوند (Dunoff, ۲۰۰۰: ۶۶). به طور کلی رئالیسم ساختارگرا نهادها و سازمان‌های بین‌المللی را ابزاری در دست قدرت‌های بزرگ می‌دانند و معتقدند کارآیی این نهادها بستگی تامی به بهره‌برداری قدرت‌های بزرگ از آنها دارد.

رئالیسم ساختارگرا و رژیم‌های بین‌المللی

واقع‌گرایان ساختارگرا معتقدند قدرتهای بزرگ به منظور حفظ برتری خود و همچنین حفظ ثبات و امنیت بین‌المللی دست به تأسیس رژیم‌های بین‌المللی می‌زنند. رژیم‌های بین‌المللی به سازمان‌های بین‌المللی و معاهدات بین‌المللی نزدیک هستند. با این حال، رژیم‌های بین‌المللی از نظر مفهومی پدیده‌هایی غیرمادی هستند. برخلاف سازمان‌های بین‌المللی که وجود مادی دارند و دارای پرسنل و بودجه هستند، رژیم‌های بین‌المللی نه تنها شامل قوانین صریح مانند معاهدات بین‌المللی هستند، بلکه دارای آداب و رسوم ضمنی نیز می‌باشند (Oshiba, 2015: 3). رئالیستهای ساختارگرا رژیم‌ها را به عنوان ابزار و وسایلی در اختیار دولت‌ها می‌دانند. نواقع گرایان گرچه به رژیم‌های بین‌المللی توجه دارند، ولی در نهایت آن را در پرتو قدرت تجزیه و تحلیل می‌کنند. کراسنر معتقد است همه دولت‌ها در پی به حداکثر رساندن قدرت خود هستند و از نهادها و رژیم‌های بین‌المللی نیز در این راستا استفاده می‌کنند. به نظر او امکان ندارد بتوان اصول، هنجارها، قواعد و رویه‌های تصمیم‌گیری پایداری برقرار کرد، مگر آنکه اینها از حمایت دولت‌های قوی در درون نظام برخوردار باشند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۲۷). رئالیستهای ساختارگرا معتقدند ایجاد رژیم‌های بین‌الملل به دست قدرت‌های بزرگ به سود آنها و در راستای منافع آنهاست. نهادهای چندجانبه در اینجا می‌توانند نقش مهمی بازی کنند، چرا که طرح‌ها و تدابیر این نهادها، منعکس‌کننده استانداردهای مشروعیت است. همچنین این حقیقت که قواعد و احکام از طریق حقوق بین‌الملل اعمال می‌شود، می‌تواند اقتدار آن را بالا ببرد (اسپس، ۱۳۸۴: ۱۱۴). در هر صورت برای وجود یک رژیم باید همکاری بین بازیگران وجود داشته باشد. همچنین واضح است که رژیم‌ها نهادینه‌سازی یک فضای بی‌نظم - اگر نه آنارشیک - یعنی عرصه بین‌الملل را تسهیل می‌کنند (Cetin, 2016: 88 Ozkan & Cem). در واقع کشورها، حتی کشورهایی که دارای منافع متعارض هستند، پیگیری منافع خود را در داخل رژیم‌ها نیز ادامه می‌دهند، ولی از طریق همکاری و مشارکت در این نهادها و رژیم‌ها. این رژیم‌ها با استفاده از ایده‌هایی مثل عمل متقابل، بهره‌وری و مبادله تحلیل شده و توضیح داده شده‌اند (Simpson, 2000: 445).

رئالیسم ساختارگرا و ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل

رئالیست‌های ساختارگرا یک نوع نظم را متکی بر وجود هژمون می‌دانند. بنابراین وظیفه هژمون ایجاد یک نوع نظم مبتنی بر قانون و قواعد حقوق بین‌الملل است. ایجاد نهادهای قانونی و سیاسی مورد موافقت همگان که وظیفه تخصیص حقوق و محدود کردن خشونت‌ها را بر عهده داد در دستور کار هژمون قرار دارد. ایجاد یک نوع نظم مبتنی بر قانون که به ایجاد سیستم نهادینه تصمیم‌سازی می‌انجامد (جمشیدی، ۱۳۸۶: ۷۹۵). به نظر رئالیست‌های ساختارگرا، این شکل و تجمع منافع قدرت‌های بزرگ است که به صورت هنجارها و قواعد حقوقی تجسم می‌یابد. بنابراین قدرت‌های بزرگ در ایجاد قواعد حقوق بین‌الملل به نوعی اشتراک منافع دارند و با یکدیگر همکاری می‌کنند. حقوق بین‌المللی چیزی بیشتر از منافع دولت‌های قدرتمند به شکل مدون یا نتایج منطقی حل مشکلات از طریق همکاری بین‌المللی نمی‌باشند. (Henson, 2005:16)

بنابراین همکاری و حتی رقابت قدرت‌های بزرگ در چارچوب مذاکرات و کنفرانس‌های بین‌المللی، منجر به ایجاد توافقات و معاهداتی می‌شود که مبنای اصلی شکل‌گیری حقوق بین‌الملل به شمار می‌آید. قدرت‌های بزرگ برای رسیدن به اهداف و منافع خود، همواره با یکدیگر در حال رقابت هستند و حتی در مرحله نهایی با یکدیگر وارد جنگ می‌شوند، ولی در نهایت پس از منازعه باز هم قدرتهای بزرگ هستند که در قالب کنفرانس‌های پس از صلح و مذاکرات نهایی، به قواعد حقوقی شکل می‌دهند. این گونه کنگره‌ها و کنفرانس‌ها که در پایان یک جنگ همگانی تشکیل می‌شوند، معمولاً سرنوشت دنیا را برای مدتی تعیین کرده و مانند مجلس مؤسسان طرح یک نظام بین‌المللی را بر اساس توافق قدرت‌های شرکت‌کننده می‌ریزند. بر اساس شواهد تاریخی می‌توان گفت که نظام روابط بین‌الملل در هر دوره حاصل توافقی است که بین قدرت‌های بزرگ صورت گرفته است و اصول آن تا استقرار یک نظام دیگر، که آن هم به همین ترتیب به وجود می‌آید، معتبر خواهد بود (فیروزآبادیان و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۴). در سایه عملکرد قدرتهای بزرگ، تعدادی از نهادهای قبلی حقوق بین‌الملل به تدریج تقویت شدند؛ مثلاً عهدنامه که همیشه به عنوان یک وسیله شاخص در روابط بین دولت‌ها مطرح بود، به طور قابل ملاحظه‌ای، از نقطه نظر اجرایی، گسترش یافت (به ویژه در زمینه تجارت که در آن شرط ملل کامله الوداد مورد استفاده بسیار قرار می‌گرفت) (تقی‌زاده انصاری، ۱۳۷۹: ۹۸).

مک دوگال، اعلام می‌کند «فرآیند تصمیم‌گیری که در آن قدرت‌های بزرگ منافع مشترک خود را

حل و فصل می‌کنند و راه‌های مؤثری برای کنترل رفتار ایجاد می‌کنند، یک بخش اصلی از حقوق بین‌الملل است» (Henson, 2005: 30). علاوه بر همکاری قدرتهای بزرگ در زمینه شکل دادن و گسترش قواعد حقوقی، باید به رقابت این قدرتها نیز اشاره کرد. رقابت و حتی تعارض منافع قدرت‌های بزرگ در عمل، ممکن است منجر به ایجاد رویه‌هایی انفرادی شود که امکان دارد با توجه به میزان نفوذ و تأثیرگذاری و همچنین مشروعیت اقدام آن کشور، کم کم با پذیرش ضمنی سایر کشورها مواجه شود و حالت عرف به خود بگیرد.

بدین ترتیب می‌توان گفت قدرت‌های بزرگ با توانمندی‌ها و ابزارهایی که در اختیار دارند برای شکل دادن به منافع خود و همچنین به منظور ایجاد نظم و امنیت بین‌المللی در پی ایجاد قواعد، نهادها و رژیم‌های بین‌المللی هستند که این امر یا با اقدام هماهنگ و همکاری این قدرتها میسر می‌شود یا با رقابت و حتی یکجانبه‌گرایی این قدرتها. ولی باید گفت همانطور که رئالیست‌های کلاسیک نسبت به رابطه بین حقوق و سیاست بدین بودند و حقوق بین‌الملل را کم اثر می‌دانستند، رئالیست‌های ساختارگرا نیز موضع مشابهی دارند. این افراد نیز برای حقوق بین‌الملل بدون پشتوانه قدرت و حمایت قدرتهای بزرگ اعتباری قائل نیستند.

تحولات حقوق بین الملل کلاسیک در پرتو همکاری قدرتهای بزرگ

حقوق بین الملل کلاسیک

حقوق بین‌الملل کلاسیک به لحاظ تاریخی در این پژوهش دوره بعد از صلح وستفاليا را در بر می‌گیرد. بعد از صلح وستفاليا در ۱۶۴۸ میلادی، پایه‌های اساسی روابط بین‌الملل امروزی بنا نهاده شد. بعد از جنگ‌های سی ساله بین پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها، در نتیجه صلح وستفاليا صلح به اروپا بازگشت، قدرت پادشاهان از کلیسا مستقل شد و حاکمیت ملی کشورها شکل گرفت و موازنه قوا بین قدرتهای بزرگ اروپایی برقرار شد. به طور کلی حقوق بین‌الملل کلاسیک از دولت‌های حاکم و متساوی‌الحقوق تشکیل می‌شد، ولی جامعه بین‌المللی کلاسیک در طول این دوره تحت تسلط تعداد کمی از دولت‌های اروپایی (آلمان، فرانسه، انگلیس، اتریش و روسیه) قرار داشت که نوعی حکومت بین‌المللی عملی را نخست با عنوان اتحاد مقدس و سپس کنسرت اروپایی به وجود آوردند (دومینیک، ۱۳۷۹: ۲۲۴). برای تقریباً ۱۰۰ سال، از ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۴، از همکاری و اتحادها بین قدرتهای بزرگ اروپایی برای مدیریت روابط و تنظیم امور استفاده می‌شدند. اتحاد می‌تواند همکاری

بین همه یا حداقل اکثر قدرتهای بزرگ را تقویت کند، مانند مورد اتحاد چهارجانبه، که اساس پنتارشی اروپایی و کنسرت اروپا را تشکیل می‌دهد (Kronenbitter, 2019: 11).

البته باید گفت قدرت یافتن کشورهای اروپایی و تسلط شان بر جهان موجب گردید عملاً و فقط کشورهای اروپایی در اجتماعات بین‌المللی که عمدتاً در اروپا تشکیل می‌گردیده شرکت نموده و در مورد سرنوشت جهان تصمیم‌گیری کنند. این تصمیمات که به صورت عقد پیمان‌ها و معاهدات بود، در حقیقت پایه‌گذار حقوق بین‌الملل کلاسیک می‌باشد. در دیگر قاره‌ها یا اصلاً دولتی وجود نداشت و یا اگر هم بود، وجودش بیشتر جنبه حقوقی داشت تا واقعی. بدین ترتیب تحولات حقوق بین‌الملل در این دوره توسط همین کشورهای اروپایی صورت گرفت (مدنی، ۱۳۷۴: ۱۷۷). بدین ترتیب می‌توان گفت دوران حقوق بین‌الملل کلاسیک، دوران سلطه قدرت‌های بزرگ اروپایی و حقوق بین‌الملل عموماً بازتابی از اراده آن دول قدرتمند بود (تضاد منافع و برخورد امپریالیست‌ها، تقسیم سرزمین‌ها، شناسایی، بهره‌برداری‌های مشترک، احیاناً داوری و قواعد مربوط به آن) (هنجی، ۱۳۸۱: ۱۱۲). دولتهای اروپایی که سعی داشتند مسائل و مشکلات بین خود را در قاره اروپا تنظیم کنند، در خارج از این قاره با یکدیگر بر سر تصاحب بازارهای کشورهای دیگر و همچنین کسب مستعمرات، رقابت شدیدی داشتند. بنابراین شاید بتوان گفت اکثر موارد همکاری این قدرت‌ها مربوط به داخل اروپا، و اکثر موارد رقابت این قدرت‌ها که منجر به شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل کلاسیک شد مربوط به خارج از قاره اروپا می‌باشد. در ذیل به ذکر مواردی از شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل می‌پردازیم که در نتیجه همکاری و رقابت قدرت‌های بزرگ اروپایی و به طرق مختلفی مانند شکل دادن به معاهدات، هنجارسازی، نهادسازی، و عرف‌سازی انجام شده است.

معاهدات صلح و سایر معاهداتی که قدرت‌های بزرگ منعقد کرده‌اند

معاهدات بین‌المللی مهمترین ابزار خلق قواعد در نظام بین‌الملل معاصر می‌باشند (زمانی، ۱۳۷۷: ۳۲۶). کنوانسیون وین ۱۹۶۹ در خصوص حقوق معاهدات، معاهده را اینگونه تعریف می‌کند: «یک توافق بین‌المللی منعقد شده میان دولت‌هاست که به صورت کتبی تنظیم شده و مشمول حقوق بین‌الملل باشد، صرف‌نظر از عنوان خاص آن و اعم از اینکه در سندی واحد یا چند سند مرتبط به هم باشد». معاهدات بین‌المللی، در صدد تدوین مشخص و معین حقوق و تکالیف متقابل دولت‌ها در زمینه‌های مختلف می‌باشند (پورهایمی، ۱۳۸۵: ۱۶۲).

تأثیر قدرت‌های بزرگ در سطوح مختلف فرآیند قانونگذاری بین‌المللی احساس می‌شود. در

معاهده‌سازی، قدرت‌های بزرگ در طول تاریخ از امتیازات شبه هژمونیک برخوردار بوده‌اند. به مدت سه قرن به دنبال معاهدات و ستفالی، با گسترش نفوذ کشورهای اروپایی در سراسر جهان، آنها روابط خود را با شکل دادن به معاهدات سازماندهی و رسمی کرده‌اند. این معاهدات برای بدست آوردن سرزمین‌ها، تأمین منافع تجاری و حمایت از حقوق مالکیت این کشورها استفاده می‌شد. علی‌رغم وعده برابری طلبانه و ستفالی، اختلافات قدرت عمیقاً به انعقاد قرارداد منجر شد. این امر در هیچ کجا آشکارتر از سیستم کنسرت قرن نوزدهم نبود. کنگره وین در ۱۸۱۵ دوره‌ای از مدیریت قدرت‌های بزرگ در اروپا را اعلام کرد که در آن چهار قدرت بزرگ وجود داشت. در سیستم کنسرت، قدرت‌های بزرگ سرنوشت کشورهای کوچک را رقم زدند، نقشه اروپا را مرتب کردند و مقررات حقوق بین‌الملل در مورد وضعیت رودخانه‌های بین‌المللی، وضعیت دیپلماتیک، تجارت برده و غیره را شکل دادند. این قدرت‌های بزرگ به عنوان قانونگذاران خود انتصاب شده عمل کردند و سایر کشورها قوانینی را که توسط آنها وضع شده بود پذیرفتند. قدرتهای بزرگ قانون وضع کردند، و قدرتهای کوچکتر معاهده را تصویب کردند. (Simpson, 2015: 35) در هر صورت این همکاری قدرت‌های بزرگ با یکدیگر بود که منجر به ایجاد معاهداتی می‌شود که به حقوق بین‌الملل کلاسیک شکل می‌داد.

۲-۱-۲- معاهده و ستفالی و حقوق بین‌الملل

پایه‌های اساسی روابط بین‌الملل به صورت امروزی، بعد از عهدنامه‌های و ستفالی در نتیجه پایان جنگ‌های مذهبی ۳۰ ساله بین کاتولیک‌ها و پروتستانها در سال ۱۶۴۸ بنیان نهاده شد (ملک محمدی، ۱۳۸۰: ۵۳). مطابق با قرارداد و ستفالی دولتها عملاً و رسماً مستقل و مساوی شناخته شدند. بر این مبنا حقوق بین‌الملل، به عنوان یک سیستم، بر اساس برابری حاکمیت دولتها تشریح می‌شود (prost, 2016: 14). زان پس، طبعاً تعهدات و تکالیف دولتها نیز از توسعه و افزایش قابل ملاحظه‌ای برخوردار شد؛ یعنی می‌توان ادعا کرد که وجود چند دولت دارای حاکمیت در کنار یکدیگر، مبنای واقعی و علت وجودی حقوق بین‌الملل است (فیروزآبادیان و دیگران، ۱۳۹۴: ۷۸).

آنچه به تدریج بعد از شکل‌گیری استقلال و حاکمیت دولتها به وجود آمد، مسئله توجه به حاکمیت‌های دیگر است که در اشکال گوناگون رعایت حقوق دولتهای دیگر، رعایت حقوق خارجیان و رعایت منافع جامعه بین‌الملل نمودار شد (دومینیک، ۱۳۷۹: ۱۱۴). شاخص عمده دوره و ستفالی، پیدایش، رشد و تکوین دولت‌های ملی است که انحصار بازیگری روابط بین‌الملل را به خود

اختصاص دادند. در نبود اقتدار مرکزی، این نظم به سلسله مراتبی انجامید که در آن قدرت‌های بزرگ در بالای هرم و قدرت‌های کوچکتر به میزان قدرت خود، در قسمت‌های میانی و پایین آن قرار گرفتند. بر همین اساس چند قدرت اروپایی که اقتدار خود را از جنگ‌های سی ساله مذهبی (۴۸-۱۶۱۸) تا کنگره وین (۱۸۱۵) به تدریج به اثبات رسانده و به کانون قدرت جهان تبدیل شدند، در بالای هرم قدرت قرار گرفتند. این قدرتها توانستند قدرتهای غیراروپایی نظیر امپراتوری چین، ایران و عثمانی را به حاشیه رانده، یا مقهور قدرت خویش کنند. بدینسان نظم وستفالیایی نظمى اروپایی بود که به سراسر جهان تسری یافت (نقیب‌زاده، ۱۳۹۰: ۱).

در هر صورت در نتیجه صلح وستفالی، صلح مجدداً به اروپا بازگشت و در روابط و حقوق بین‌الملل تأثیرات مهمی بر جای گذاشت. جنگ‌های سی ساله اروپا ویرانی‌های بسیاری را به بار آورد. دول اروپایی انتظار نظم جدیدی را داشتند که با امضای قراردادهایی به آن رسمیت دهند و این نظام جدید در سایه قراردادهای وستفالی شکل گرفت (ثابت‌قدم، ۱۳۸۰: ۶۶). همچنین انعقاد قرارداد صلح وستفالی (۱۶۴۸) سرآغاز موازنه قوا در اروپا دانسته شده است؛ موازنه قوا استقلال دولتها را در مناطق خاص حفظ می‌کند و شرایط را برای کارکرد سایر نهادها فراهم می‌سازد (کیوان حسینی و دانشور، ۱۳۹۲: ۱۳). می‌توان گفت هر جا که توازن عمومی و محلی قدرت وجود داشته‌اند، شرایط مساعدی فراهم شده است که تحت آن، سایر نهادهایی که نظم بین‌المللی به آنها بستگی دارد؛ مانند دیپلماسی و حقوق بین‌الملل، قدرت عمل یافته‌اند (طیب، ۱۳۸۰: ۹۴).

در این راستا معاهده صلح وستفالی را می‌توان یک موافقتنامه جمعی دانست که مبنایی برای حل و فصل اختلافات سیاسی و حقوقی بین‌المللی در اروپا شد. قواعد برآمده از صلح وستفالی که در سراسر دوره سال‌های ۱۶۴۸ تا ۱۸۱۵ کم و بیش معتبر ماند، اصلی‌ترین مسائل روابط بین‌المللی و حقوق بین‌المللی را در بر می‌گرفت، مانند رعایت معاهدات، حل و فصل درگیری با راه‌های مسالمت آمیز، توسل نظامی دیگر دولتها از دولت خسارت دیده برای جبران آن خسارت، غیر قانونی بودن جنگ بدون دلیل مشروع، موجه نبودن اعلان جنگ از سوی پادشاهان به بهانه ادعاهای حقوقی و لزوم معامله جمعی دیگر طرفین برای رفع اختلافات در چنین شرایطی (ملک محمدی، ۱۳۸۰: ۵۶). همچنین در کنگره ۱۶۴۸ مقرراتی درباره وضع دول بی‌طرف در جنگ دریایی و تعیین موارد توقیف کشتی‌ها و محصولات آنها، تنظیم مقررات درباره محاصره دریایی و قاچاق جنگی و تعیین وظایف و مزایای سفیران طرح‌هایی ریخته شد (ذوالعین، ۱۳۷۷: ۸۱۷). در ادامه دول امضاء کننده عهدنامه

وستفالی تعهد کردند برای حفظ صلح بکوشند و اگر اختلافی پیدا کردند دوستانه حل کنند و اگر ممکن نشد به دولتی که مورد تجاوز قرار گرفته با تمام قوا مساعدت و کمک کنند. اصول مساوات دولتها که نتیجه اصل حاکمیت و استقلال و پایه حقوق بین الملل است پذیرفته شد (مدنی، ۱۳۷۴: ۶۶). بدین ترتیب مشخص می شود که چگونه همکاری قدرت های بزرگ بعد از معاهده وستفاليا منجر به ایجاد نظم و هماهنگی و ثبات شده و مسائل و مشکلات را حل و فصل می کردند. همین همکاری ها منجر به ایجاد قواعد حقوق بین الملل در شکل سستی آن شده است.

۲-۲-۲- کنفرانس لاهه ۱۸۹۹

نقش قدرت های بزرگ را بیشتر در شکل گیری حقوق بین الملل در مجامع و کنفرانس هایی می بینیم که غالباً به دنبال جنگ ها و یا حوادث مهم جهانی تشکیل یافته و دول با تنظیم قراردادهایی بعضی از قواعد این رشته از حقوق را عنوان کرده و مورد توافق قرار داده اند. از جمله کنگره وستفالی ۱۶۴۸، کنگره وین ۱۸۱۵، کنفرانس صلح پاریس ۱۹۱۹، کنفرانس سانفرانسیسکو ۱۹۴۵ و نظائر آن تأثیر مهمی در تطور حقوق بین الملل داشته اند (مدنی، ۱۳۷۴: ۶۵). کنفرانس صلح لاهه نیز اگرچه به اندازه این کنفرانس ها سرنوشت ساز نبود، ولی در هر صورت به دلایلی کنفرانس مهمی محسوب می شود، که در ذیل به آن پرداخته می شود.

در ۱۸ ماه مه ۱۸۹۹، بنا به پیشنهاد نیکلای دوم امپراتور روسیه، اولین کنفرانس معروف به کنفرانس های صلح در شهر لاهه هلند تشکیل گردید. هدف کنفرانس در آغاز، حفظ صلح بود و بدین منظور، روسیه پیشنهاد نمود تا تولید و به کار بردن تسلیحات جنگی و تعرضی به طور آزمایش محدود شود، تا در نتیجه آن، صلح جهانی و همگانی برقرار گردد. در این کنفرانس فقط ۲۶ کشور شرکت نمودند، شامل بیست کشور اروپایی، دو کشور آمریکایی، یعنی ایالات متحده آمریکا و مکزیک و چهار کشور آسیایی، یعنی ایران، چین، ژاپن و سیام. بنابراین، کنفرانس مزبور اجتماعی از کلیه کشورهای جهان نبود. کنفرانس، در ابتدا بیشتر جنبه سیاسی داشت، ولی بعداً جنبه حقوقی آن چیره گردید و روی سه مسأله اساسی توافق شد:

تأسیس دیوان دایمی داوری به عنوان مرجع صلاحیتدار برای جلوگیری از جنگ از راه اقدامات اصلاحی میانجیگری و داوری.

تهیه و تنظیم قوانین و عرفهای جنگ زمینی.

شمول عهدنامه ۱۸۶۴ ژنو به جنگ دریایی (مدنی، ۱۳۷۴: ۱۷۸).

کنفرانس سه کمیسیون تشکیل داد: کمیسیون تقلیل اسلحه، کمیسیون تنظیم قواعد و رسوم جنگ زمینی، کمیسیون تدوین قواعد مربوط به حل اختلافات بین‌المللی. کمیسیون دوم دو قرارداد تنظیم کرد: یکی مربوط به حمایت از نظامیان مجروح و مریض در جنگ زمینی که مقررات آن شامل قربانیان جنگ دریایی نیز می‌گردید، و دیگری مربوط به قواعد جنگ‌های زمینی بود که بر اساس اعلامیه بروکسل ۱۸۷۴ تنظیم گردید (ذاکر حسین، ۱۳۶۹: ۱۹۰).

دومین کنفرانس صلح لاهه نیز بنا به دعوت امپراتور روسیه از ۱۵ ژوئن ۱۹۰۷ در شهر لاهه با شرکت ۴۴ کشور جهان تشکیل شد و تا تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ ادامه داشت. هدف کار کنوانسیون لاهه مصوب سال ۱۹۰۷ وارد کردن ملاحظات حقوق بشردوستانه و گسترش حفظ حریم حقوق بشر به حوزه جنگ‌ها بود (مصفا و ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۲۶۵). حقوق حاکم در جنگ به طور سستی از حقوق ژنو و لاهه تشکیل شده است. حقوق ژنو شامل دسته‌ای از معاهدات است که برای حمایت از وضعیت اسرا، زندانیان، مجروحان و بیماران است که قادر به ادامه مبارزه نیستند (اسمعیل‌زاده ملاباشی و دیگران، ۱۳۹۶: ۵۴۳). در مجموع هدف کنوانسیون لاهه ۱۹۰۷ وارد کردن ملاحظات بشردوستانه به حوزه جنگ‌ها بود (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۳۴۸). دو کنفرانس لاهه تلاش کرد تا محدودیت‌های قانونی لازم را برای استفاده از زور ایجاد کند، ولی در نهایت پروژه کاهش خشونت در عمل ناموفق بود. دلیل این مسئله این است که بیشتر دولت‌های کنفرانس، قدرت‌های بزرگ بودند که علاقمند به متعهد شدن به یک رژیم قانونی که به طور مؤثر خشونت بین دولتها را مهار کند نبودند، زیرا این قدرت‌ها مداخلات خشونت‌آمیزی در کشورهای دیگر برای ایجاد مستعمره و استثمار آنها داشتند و فقط رجوع به داوری را در صورت بروز اختلافات مطرح کردند. ولی در عین حال برای همه این دولتها مهم بود که حداقل از نظر لفظی، خود را طلع طلب جلوه دهند (Bernstorff, 2018: 243).

ولی در هر صورت این دو کنفرانس اثرات مثبت زیادی نیز داشت؛ اولین اثر مثبت این کنفرانس آن بود که عده کثیری از کشورهای جهان در آنجا به بعضی معاهدات بین‌المللی که سابقاً منعقد شده بود، ملحق گردیدند (از جمله مقررات کنگره پاریس ۱۸۵۶ راجع به تحریم راهزنی دریایی، مصونیت اموال اتباع دشمن که با کشتی‌های بیطرف حمل شود، محاصره دریایی، هم چنین عهدنامه ۱۸۶۴ ژنو). کنفرانس دوم لاهه، علاوه بر تکمیل کارهای کنفرانس اول، سیزده معاهده جدید مربوط به حقوق جنگ و بیطرفی را به امضاء رسانید. اموری که محال بود دیپلماتها از مجاری خصوصی عادی و در

پس پرده حل کنند، در محیط این اجتماع به سهولت انجام یافت. در قراردادهای لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ کشورهای امضاء کننده این قراردادها پذیرفتند در صورتی که قراردادها برای حل مشکلات و رفع اختلافات طریق خاصی پیش بینی نشود، اصول حقوق بین الملل اساس کار قرار گیرد (مدنی، ۱۳۷۴: ۱۷۸).

همانطور که ملاحظه می شود کنفرانس لاهه به ابتکار نیکلای دوم امپراطور روسیه برگزار شد و گردانندگان اصلی کنفرانس و مبتکر وضع قواعد حقوقی و قرارداد همان کشورهای بزرگ دریانورد اروپایی بودند (ذاکر حسین، ۱۳۶۹: ۱۹۰). بنابراین می توان به نقش قدرت های بزرگ در شکل دادن به این مجامع و گردهم آیی ها و نقش آنها در پیشبرد حقوق بین الملل پی برد.

مسئله ای که به نقش قدرت های بزرگ در مقابل قدرت های کوچک قابل اشاره است قدرت تأثیرگذاری آنها بر روند امورات در چنین کنفرانس هایی است. کنفرانس های صلح لاهه در سال های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ بر اساس اصل برابری کامل نمایندگی های کشورها (بر اساس یک کشور، یک رأی) و بر اساس قاعده اجماع و اتفاق نظر در مورد کلیه تصمیمات مادی انجام شد، ولی در عمل شاهد یک نابرابری کامل در بین شرکت کنندگان بودیم که بر اساس قدرت و نفوذ مشخص می شد. کنفرانس ها به ابتکار روسیه تشکیل شد. روند کنفرانس - شامل دستور کار و روش کار - توسط قدرت های بزرگ نظامی تعیین شد. مفاد معاهده عمدتاً بر اساس کد لیبِر ایالات متحده و یا چارچوبی بود که قدرت های بزرگ ارائه کرده بودند. در بسیاری از موارد پیشنهادهایی که از جانب اکثریت کشورها ارائه شد، صرفاً به دلیل مخالفت چند قدرت بزرگ رها شدند، در حالی که اصل برابری به طور رسمی در لاهه حفظ شد، قدرتهای بزرگ توانستند دیدگاه های خود را تحمیل کنند. درخواست های کشورها کوچکتر به راحتی نادیده گرفته شد. به عنوان نمونه نماینده برزیل، فردی به اسم باربوسا بود که معتقد به برابری دقیق کشورهای کوچکتر با کشورهای قدرتمند بود و اصرار داشت به اینکه نقش مفید ملت های کوچکتر باید محفوظ بماند. در مقابل قدرت های بزرگ، اعتقاد وی به «برابری دقیق» را با بیان عباراتی مانند «نظری»، «احمقانه» یا «پر شور»، مورد تمسخر قرار دادند (prost, 2016: 17).

این مسئله بر مبنای اصلی از اصول واقع گرایان است که معتقدند دولت ها در عرصه نظام بین الملل از یک جنس نیستند و ملیت و حاکمیت ملی را نمی توان به عنوان یک ارزش مطلق با اصل «یک دولت - یک رأی» به کناری نهاد و تفاوت های فیزیکی یا سیاسی میان دولت ها را نادیده گرفت. چون لازمه مشارکت در زندگی سیاسی و بین المللی توجه به مفهوم حاکمیت ملی و برابری کامل موقعیت

دولت‌ها است و این با واقعیت عرصه بین‌المللی همخوانی ندارد (ملک محمدی، ۱۳۸۰: ۱۷۰). در واقع هر اندازه کشورها از قدرت و توانایی بیشتری برخوردار باشند به همان اندازه قادر خواهند بود منفعت بیشتری را در عرصه بین‌المللی کسب کنند (دان و اشمیت، ۱۳۸۸: ۳۲۱).

نهادسازی توسط قدرت‌های بزرگ

یکی از مهمترین مواردی که قدرت‌های بزرگ با همکاری یکدیگر، در نقش حامی و پشتیبان حقوق بین‌الملل ظاهر می‌شوند قدرت آنها در حمایت و تأسیس نهادها و سازمان‌های بین‌المللی است. نهادها یکی از مهمترین مواردی است که به ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل منجر می‌شود. همکاری در داخل نهادها مستلزم مذاکراتی است که به سازگاری متقابل و تنظیم رفتارها می‌انجامد. Herbert (1996: 228). سازمان‌های بین‌المللی به عنوان ارگانیسم‌هایی بین‌المللی برای حل مشکلات ناشی از روابط بین‌الملل مددکار دولتها شدند، تا آن حد که در حال حاضر همچون نهادهایی حقوقی تقریباً در تمام عرصه‌های روابط بین‌الملل حضوری فعال یافته‌اند. در ذیل به مهمترین سازمان‌های بین‌المللی که در دوره قبل از ۱۹۴۵ با همکاری قدرت‌های بزرگ شکل گرفت اشاره می‌شود.

۲-۳-۱- کنگره وین و سیستم کنسرت اروپا

به طور کلی سازمان‌های بین‌المللی زمانی که دولت‌ها منافع یا مسائل مشترکی دارند، می‌توانند ایجاد شوند. برای مثال بعد از پایان جنگ‌های ناپلئونی، کنگره وین (۱۸۱۵-۱۸۲۲) در تلاش برای حفظ صلح در اروپا، کنسرت اروپا را ایجاد کرد (اس. پیس، ۱۳۸۴: ۱۱۱). در کنگره وین فکر تدوین حقوق بین‌الملل تا حدی تحقق یافت. در جریان کنگره وین، اتریش، روسیه، انگلیس، پروس و فرانسه به عنوان قدرتهای بزرگ شناخته شدند (Cai, 2013: 758)، که به اتحاد مقدس شکل دادند. سازمان بین‌المللی‌ای که اتحاد مقدس نامیده شده بر مبنای سه قرارداد ایجاد گردید: قرارداد شومون در ۹ مارس ۱۸۱۴، اتحاد چهار جانبه که در ۳۰ نوامبر ۱۸۱۵ در پاریس منعقد شد و قرارداد اتحاد مقدس در ۲۶ سپتامبر ۱۸۱۵. در قرارداد شومون، اتریش، بریتانیا، پروس و روسیه، پیمان اتحادی را برای مدت بیست سال منعقد کردند که هدف آن جلوگیری از بازگشت سلسله ناپلئون به فرانسه و تضمین توافق ارضی منعقد در پایان جنگ علیه ناپلئون بود. اتحاد چهارجانبه تأیید مجدد مقررات قرارداد شومون بود و ماده ۶ آن اصولی را که به حکومت کنگره‌ای یا دیپلماسی کنفرانس معروف است برقرار کرد: «برای تضمین و تسهیل اجرای قرارداد حاضر و تحکیم روابط صمیمانه‌ای که اینک رؤسای چهار دولت را به خاطر خیر و صلاح جهان متحد می‌سازد، طرف‌های قرارداد توافق

می‌نمایند که در دوره‌هایی معین، از طریق اجتماع سران و یا وزرای مربوطه، نشست‌هایی را ترتیب داده و به منافع مشترک عمده رسیدگی نمایند و در هر دوره خاص بررسی کنند که چه اقداماتی برای آرامش و کامیابی مردم و نگهداشت صلح لازم است» (بهزادی، ۱۳۶۴: ۸۶).

دولت‌های شرکت کننده در کنگره وین موفق شدند تا با تصویب معاهداتی، مقررات مربوط به نظام رودخانه‌های بین‌المللی، منع خرید و فروش برده و وضع دیپلمات‌ها را تدوین کنند. به همین جهت از این زمان به بعد، مرسوم شد که کنفرانس‌های بین‌المللی ادواری برای تدوین مقررات برپا شود تا کشورهای جهان در قلمرو مسائل مربوط به حقوق جنگ در زمین و دریا، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، وحدت حقوق بین‌المللی خصوصی، حمایت از مالکیت معنوی، خدمات پستی و مخابراتی دور، آیین دریانوردی و هوانوردی و سایر مسائل اجتماعی که ضامن منافع مشترک جامعه بین‌المللی بود به گفتگو بنشینند و معاهدات عامه منعقد سازند (میرعباسی، ۱۳۸۹: ۲۵۹). مثلاً فلسفه همونوع دوستی و تدوین معیارهای بین‌المللی در قرن نوزدهم و بیستم به تصویب دولتهای قدرتمند آن زمان رسید. در کنگره وین قدرتهای بزرگ پذیرفتند به تجارت برده پایان دهند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۳۴۸).

به طور کلی، در قرون ۱۸ و ۱۹ قوانین مربوط به روابط بین ملت‌های اروپا به مجموعه قوانینی تبدیل شد که تعاملات کشورها در سراسر جهان را تنظیم می‌کند. در این دوره جهانی شدن حقوق بین‌الملل محصول جانبی امپریالیسم اروپا و اشکال دیگر فراقلمی قدرت برتر اروپا در مناطق غیر اروپایی جهان بود. در این دوره کشورهای اروپایی جهانی کردن حقوق بین‌الملل را بر پایه «استانداردهای تمدن» دنبال می‌کردند. کشورهایی که علایق و الگوهای اروپایی را نداشتند غیر متمدن محسوب می‌شدند (Fidler, 2005: 21). ماهیت گسترش قدرت اروپا آمیخته با تعصبات فرهنگی و نژادی است که به عنوان بخشی از ابزار پیشبرد حقوقی بین‌المللی عمل می‌کند. بنابراین در این دوره قدرت و ایدئولوژی تمدنی اروپا بود که ماهیت حقوق بین‌الملل را شکل می‌داد (Fidler, 2005: 22).

قدرت‌های بزرگ در این دوره بر اساس سیستم کنسرت عمل می‌کردند.

سیستم کنسرت بر اساس توافق جمعی قدرت‌های بزرگ به منظور تأمین نظم و امنیت در سیستم بین‌الملل و تأمین هزینه‌های امنیتی و یا کاهش چنین هزینه‌هایی شکل می‌گیرد. بنابراین در سیستم‌های بین‌المللی مبتنی بر کنسرت، نظم از طریق اقدام جمعی قدرت‌های بزرگ حاصل می‌شود (قاسمی، ۱۳۸۴: ۲۱۴).

سیستم کنسرت بر اساس کنسرت اروپا در اروپای قرن نوزدهم بعد از ناپلئون استوار

است. در این دوره قدرت‌های بزرگ وقت (بریتانیا، فرانسه، پروس، اتریش، مجارستان و روسیه) امور اروپایی خود را بر اساس این اصل اداره کردند که آنها هستند که قواعد و هنجارهایی برای تمام اعضای این سیستم مقرر می‌کنند (اسنایدر، ۱۳۷۸: ۱۳۹).

بدیهی است که قدرت‌های بزرگ یک نظام وابستگی متقابل قدرت و امنیت را ایجاد می‌کنند و به همین علت نقش عمده‌ای در مدیریت و حفظ نظم سیستم دارند (چگنی‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۰). البته یک سیستم کنسرت بدان معنا نیست که رقابت بین قدرت‌های بزرگ وجود نخواهد داشت و میان اعضای کنسرت کشمکش برای قدرت رخ نمی‌دهد. در واقع یک کنسرت بیشتر در مدیریت منازعات موفق و کارآمد است تا در تلاش برای حذف آنها. اما هرگونه تغییر و تحول مهم در وضع موجود، باید از طریق توافق میان تمام اعضای کنسرت حاصل شود (اسنایدر، ۱۳۷۸: ۱۴۴). بین ۱۸۱۴ و ۱۹۱۴ یک دوره نسبتاً آرام برای اروپا بود. قدرتهای بزرگ با دیپلماسی کنسرت موفق شدند جلوی جنگ‌های بزرگ بین قدرت‌های اروپایی را بگیرند، در حالی که آنها به طور فزاینده‌ای درگیر توسعه رقابت و تب و تاب در خارج از اروپا بودند (Bernstorff, 2018: 239).

بدین ترتیب مسائل مهم این دوره توسط این هسته کوچک متشکل از دولت‌ها که به شکل کنگره تشکیل می‌یافت، حل و موجب یک قرن آرامش نسبی در سراسر جهان شد. تمام این شرایط برای توسعه حقوق بین‌الملل مقتدر که بر روابط بین دولت‌ها حکومت کند و حقوق بین‌الملل عمومی را تشکیل دهد، بسیار مطلوب و مساعد بود (تقی‌زاده انصاری، ۱۳۷۹: ۳۰). در مورد اثبات آرامشی که در این دوره به وجود آمد می‌توان به تحقیقاتی که در این رابطه انجام گرفته اشاره کرد. به عنوان مثال کگلی و ریمنوند (۱۹۸۶)، با مقایسه دو سیستم تاریخی کنسرت مترنخی (۱۸۱۶-۱۸۴۸) و یکپارچه‌سازی اروپای (۱۸۴۹-۱۸۷۰)، دریافتند که ظرفیت جلوگیری و کنترل جنگ وابسته به اجماع قدرت‌های بزرگ، توجه به شکل‌گیری هنجارها و ایجاد رژیم‌های امنیتی محکم است. به علاوه آنها بیان کردند که وجود یک سلسله مراتب و رتبه‌بندی پایدار میان کشورها و برابری بیشتر بین کشورهای اصلی، بیش از آنکه موجب درگیری شود موجب روابط دوستانه می‌شود (Henson, 2005: 23).

همکاری قدرت‌های بزرگ در شکل دادن به عرف و هنجارهای دوره کلاسیک

قدرت‌های بزرگ به واسطه توانایی‌ها و ظرفیت تأثیرگذاری که دارند قادرند رویه‌ای ایجاد کرده و توجه سایر کشورها را به انجام آن رویه جلب کنند. این مسئله بعد از مدتی که تکرار شد به صورت

عرف در آمده و به جنبه‌ای از حقوق بین‌الملل افزوده می‌شود. در ذیل به برخی از این موارد در دوره کلاسیک اشاره می‌شود.

۲-۴-۱- تحریم جنگ و نفی زور در روابط بین‌الملل

تا سال ۱۹۲۸، ما در حقوق بین‌الملل قاعده‌ای دائر بر ممنوعیت توسل به زور نداشتیم. در این سال معاهده‌ای بین وزرای خارجه امریکا و فرانسه امضا شد که به معاهده پاریس یا «برایان کلوگ» معروف شد (امیدی و رضائی، ۱۳۹۰: ۱۰۷). این معاهده در ۲۷ اوت ۱۹۲۸ به کوشش وزیران خارجه ایالات متحده امریکا (کلوگ) و فرانسه (بریان) میان کشورهای آلمان، امریکا، بلژیک، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، ژاپن، لهستان و چکسلواکی منعقد شد و بعد از آن تاریخ تعداد زیادی از کشورهای دیگر نیز به این معاهده ملحق شدند (ساندرز، ۱۳۸۸: ۳۳).

به موجب معاهده بریان -کلوگ همه دولت‌های امضا کننده توافق کردند که در عرصه روابط خود از توسل به زور اجتناب کنند و از همین رو این دسته اقدامات را مغایر با حقوق بین‌الملل در نظر گرفتند. نتیجه این شد که دولت‌های متعاقد موافقت کردند که آثار ناشی از توسل به زور را هم به رسمیت نشناسند. از همین رو بود که برای نخستین بار به دنبال ممنوعیت جنگ‌های تجاوزکارانه و جبران کاستی‌های موجود در میثاق جامعه ملل، استفاده از زور و قوای نظامی از جایگاه برجسته‌ای برخوردار شد (امیدی و رضائی، ۱۳۹۰: ۱۰۷). این مسئله همواره به عنوان یک هنجار مهم بین‌المللی شناخته شد تا جایی که با انعقاد منشور ملل متحد و تأکید بر قاعده منع توسل به زور، این اصل به عنوان یکی از «قواعد آمره» حقوق بین‌الملل در نظر گرفته شد (رضائی، ۱۳۹۵: ۴).

۲-۴-۲- منشور آتلانتیک

در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ بر عرشه کشتی جنگی امریکایی آگوستا در یکی از بنادر نیوفاندلند، رئیس جمهور امریکا، فرانکلین دلانو روزولت و نخست وزیر بریتانیا، وینستون چرچیل منشوری را پذیرفتند که «برخی اصول مشترک در سیاست‌های ملی دولت‌هایشان را اعلام می‌داشت که بر آن پایه آرزومند آینده بهتری برای جهان بودند». منشور آتلانتیک امریکا و انگلیس را متعهد به نظم نوینی بر پایه چند اصل مهم کرد: پایان دادن به کشورگشایی و گسترش ارضی یا تغییرات سرزمینی، احترام به حق تعیین سرنوشت، امنیت اجتماعی، صلح و رهایی از ترس و فقر، آزادی دریاها و تحدید توسل به زور. این اصول به عنوان دستورالعمل و راهنمایی جهت ایجاد نظم نوین جهانی بعداً در منشور سازمان ملل متحد گنجانده شد. منشور آتلانتیک تصور و ذهن عمومی را به خود معطوف داشت. چند ماهی بعد

از اعلام آن، در اول ژانویه ۱۹۴۲، امریکا و بریتانیا از الحاق و مشارکت سایرین شامل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، چین و ۲۲ کشور دیگر به اعلامیه ملل متحد استقبال کردند. طی هفته‌های پایانی جنگ جهانی دوم، یک رشته کنفرانس‌های بین‌المللی برگزار شد تا نظم نوین جهانی را بر اساس ارزش‌های مشترک و قواعد بین‌المللی حول سه رکن مورد توافق روزولت و پرچیل بنا نهند. در آوریل ۱۹۴۵ هیأت‌های نمایندگی ۵۰ کشور در سانفرانسیسکو به منظور مذاکره بر سر تدوین منشور ملل متحد گرد آمدند. منشور ملل متحد در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ امضا شد و چهار ماه بعد به مرحله اجرا درآمد. اهدافش توسعه حقوق بین‌الملل، بخصوص حمایت از حقوق بشر، جلوگیری از بروز جنگ و توسعه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی است. طی مدت یک دهه، نظام کاملاً جدید حقوق و سازمان‌های بین‌المللی خلق شد (ساندرز، ۱۳۸۸: ۳۵-۳۴). بنابراین می‌توان گفت کشورهای قدرتمند آن دوره که مشغول جنگ جهانی بودند و در یک صف در مقابل هیتلر قرار داشتند، چند اصل مهم را به عنوان هنجارهای بین‌المللی مطرح کردند که با اقبال عمومی مواجه شده و در مراحل بعدی رسمیت پیدا کرد.

تحولات حقوق بین‌الملل کلاسیک در پرتو رقابت قدرت‌های بزرگ

همانطور که بیان شد حقوق بین‌الملل کلاسیک تا اندازه زیادی مرهون همکاری قدرت‌های اروپایی به شکل کنسرت اروپایی بود. علاوه بر این همکاری، در خارج از اروپا رقابت شدیدی بین قدرت‌های اروپایی بر سر مستعمرات و بازارهای کشورهای دیگر شکل گرفته بود که گاهی منجر به بروز جنگ یا اختلافاتی می‌شد. حاصل این رقابتها نیز توافقات و قراردادهایی بود که سایر کشورها نیز تحمیل می‌شد.

ایجاد عرف توسط قدرت‌های بزرگ در مورد اقیانوس‌ها و دریاها

در دوره کلاسیک قدرت‌های بزرگ با رویه‌های خود ایجاد عرف و هنجار می‌کرده‌اند. این مسئله در طول زمان اگر مورد اعتراض واقع نمی‌شد، به عرف تبدیل می‌شد و سایر کشورها نیز به آن پایبندی نشان می‌دادند. یکی از این مسائل مسئله آزادی دریاها است که گرسیوس هلندی به آن اشاره کرده است. مسئله آزادی دریاها را گرسیوس در زمانی ارائه کرد که هلند به عنوان یک قدرت نوظهور دریایی در رقابت با اسپانیا و پرتغال بود که این دو کشور مدعی حاکمیت بر دریاها بودند. این دوران شدیدترین رقابت بازرگانی بین‌المللی میان اسپانیا، پرتغال، لهستان و انگلستان بود که همه در

کشمکش بودند تا ثروت‌ها و سرمایه‌های شرق را جمع‌آوری و از آن خود کنند. ادویه‌جات معطر از هند بیشترین متقاضی را داشتند. تجارت ادویه از شرق، خصوصاً فلفل، بعدها به یک عامل محرک بزرگ تاریخ مبدل شد. اسپانیا و پرتغال، که اولین کسانی بودند که به دنبال راهی به هند و جزایر دارای ادویه بودند، ادعای مالکیت قانونی از پاپ کردند که جهان را میان آنها تقسیم کند، (در تاریخ ۴ می سال ۱۴۹۳) که طبق آن پاپ الکساندر ششم جهان را میان این دو قدرت تقسیم کرد و یک خط مرزی علامت گذاری شده کشید که قسمت غربی را به اسپانیا و قسمت شرقی را به پرتغال داد. توسط یک معاهده چندجانبه در سال ۱۴۹۴، دو قدرت مالکیت خود را تثبیت کردند (Anand, 2011: 5).

در این کشاکش و رقابت، گروسیوس کتاب آزادی دریاها را نوشت تا از حق کشور خود برای کشتی‌رانی در اقیانوس هند و دریاهای شرقی دفاع کند و با هند و هند شرقی (جزایر جنوب شرقی آسیا) بازرگانی کند که اسپانیا و پرتغال از روی آن ادعای حق انحصاری اقتصادی به علاوه حکومت سیاسی را کردند (Anand, 2011: 4). از نظر گروسیوس، پدر حقوق بین‌الملل، مسأله اساسی، آزادی دریاها بود. به لحاظ تاریخی، ملت‌ها نمی‌توانستند دریا را کنترل کنند یا سایرین را از آن محروم نمایند؛ زیرا فناوری ضروری کنترل آن وجود نداشت. در نتیجه مفهوم آزادی دریاها ایجاد شد. با وجود این، در این مدت زمان، نوآوری در فناوری دریایی، بازرگانی در کنترل دریاها و اقیانوس‌ها را موجب شد. پیش از این پیشرفت‌های فناوری، هیچ نیازی به بحث آزادی دریاها نبود، ولی هنگامی که فناوری موجب شد تا کشورهای ساحلی، توانایی کنترل اقیانوس‌ها را داشته باشند و سایرین را محروم نمایند، کشورهای قدرتمند دریایی یعنی اسپانیا و پرتغال، استدلال نمودند که آنان بر اقیانوس‌ها، کنترل حاکمیتی دارند. این موضع توسط قدرت‌های دریایی نوظهور مانند فرانسه، انگلیس و هلند مورد اعتراض قرار گرفت. این قدرت‌ها در زمینه کاوش و تجارت بین‌المللی، تازه وارد بودند. از این رو، گروسیوس در سال ۱۶۰۴، در قامت یک وکیل هلندی جوان، در مورد آزادی دریا، رساله‌ای نگاشت (محمودی، ۱۳۹۰: ۲۹۸). مسئله آزادی دریاها به طور وسیعی مورد استقبال قرار گرفت و تبدیل به یک عرف بین‌المللی شد. بنابراین مشخص است که پشتوانه مسئله‌ای که گروسیوس مطرح کرد قدرتی بود که هلند به عنوان یک قدرت دریایی سال‌ها از آن برخوردار بود.

قرارداد پاریس ۱۸۵۶

معاهده پاریس پیمان صلح بین دولتهای فرانسه، بریتانیای کبیر، عثمانی، اتریش، پروس و ساردنی، و

دولت روسیه پس از جنگ کریمه است. در پی ضعف حکومت عثمانی در قرن سیزدهم/نوزدهم، دولت روسیه که از مدت‌ها پیش چشم طمع به متصرفات عثمانی در بالکان دوخته بود و در فکر تسلط بر تنگه‌های دریای سیاه و دریای مدیترانه بود، سیاست توسعه‌طلبی خود را آغاز کرد. روسیه که از کنگره وین ناراضی بود و در پیشبرد سیاست اتحاد با بریتانیا، برضد عثمانی، موفقیتی حاصل نکرده بود، با دامن زدن به اختلافات مذهبی و قومی در بالکان زمینه جنگ را فراهم آورد. از سوی دیگر، بریتانیا و فرانسه با ازدیاد قدرت روسیه و تسلط آن بر دریای مدیترانه مخالف بودند و برای حفظ توازن قوا که نتیجه کنگره وین بود، می‌کوشیدند (نقیب‌زاده، ۱۳۹۰: ۲۷-۲۴).

فرانسه در پی اعاده نقش خود به عنوان حامی و مدافع کاتولیکها در جهان بود و از این‌رو میان فرانسه و روسیه رقابتی در حمایت از اتباع مسیحی بیت‌المقدس شکل گرفت. در این میان فرانسه از کلیسای لاتین و روسیه از کلیسای یونانی یا ارتدوکس حمایت می‌کردند. این رقابت به کسب امتیازات بیشتر برای فرانسه انجامید و روسیه به بهانه حمایت از مسیحیان ارتدوکس، دولت عثمانی را تحت فشار قرار داد و خواستار اعطای حق حمایت از تمامی مسیحیان یونانی یا ارتدوکس قلمرو عثمانی شد. اما دولت عثمانی، ضمن آگاه ساختن سفرای بریتانیا و فرانسه و اطمینان از حمایت آن دو دولت، این خواسته را رد کرد. در پی این پاسخ، دولت روسیه که از حمایت دول فرانسه و بریتانیا از عثمانی آگاه نبود، ایالتهای دست‌نشانده عثمانی، مولداوی و والاکیا، را تصرف کرد. ترکها در محرم ۱۲۷۰/اکتبر ۱۸۵۳ به روسیه اعلان جنگ دادند و بریتانیا و فرانسه نیز با سلطان عثمانی متحد و وارد جنگ با روسیه شدند. پس از چندی دولت ساردنی نیز به آنها پیوست و متحدین در عوض مساعدت خود به دولت عثمانی، خواستار اصلاح امور داخلی و لغو امتیازات مذهبی شدند. اتریش و پروس نیز بعدها به متحدین پیوستند (فلسفی، ۱۳۷۶: ۱۵۸).

جنگ متحدین با روسیه تا ۱۸۵۶/۱۲۷۲ طول کشید. میدان جنگ که ابتدا در سرزمین بلغارستان و سواحل رود دانوب بود، از سپتامبر ۱۸۵۴ به شبه‌جزیره کریمه انتقال یافت و به همین دلیل به جنگ کریمه مشهور شد. با مرگ نیکلای اول و فتح قلعه سواستوپول به دست متحدین، روسیه توان پایداری خود را از دست داد و الکساندر دوم، تزار جدید روسیه، بناچار درخواست صلح کرد. در فاصله فوریه تا مارس ۱۸۵۶ نمایندگان دولتهای فرانسه، انگلیس، ساردنی، عثمانی، روسیه، اتریش و پروس، در کنگره‌ای در پاریس معاهده‌ای امضا کردند که به معاهده پاریس معروف شد. این قرارداد که برای حل و فصل مسائل و خاتمه دادن به جنگ کریمه (۱۸۵۴-۱۸۵۶) منعقد شد، فصل تازه‌ای در تاریخ

اروپا و هم امپراطوری عثمانی گشود و نیز طلایه مرحله تازه‌ای در تاریخ حقوق بین‌الملل عمومی بوده است. کشورهای شرکت کننده عبارت بودند از: روسیه، فرانسه، انگلیس، ترکیه، اتریش و پیه‌مون. به موجب تصمیمات متخذه در کنفرانس پاریس که به عقد قرارداد پاریس ۱۸۵۶ منجر شد، امپراطوری عثمانی تمامیت ارضی‌اش تضمین شد و بدین ترتیب حقوق بین‌الملل از انحصار دول اروپایی مسیحی خارج گردید و با بخشی از جهان اسلام پیوند خورد. کنفرانس پاره‌ای از مقررات وضع کرد، از جمله اصل اساسی بی‌طرفی در جنگ دریایی را مطرح ساخت و مقرراتی به سود کشورهای بی‌طرف وضع کرد. «دریاستیزی را که به کشتی‌های بی‌طرف خسارت بسیار وارد می‌کرد ممنوع داشت و اصل عدم توقیف کالاهای دشمن را که با پرچم بی‌طرف حمل می‌شد بنیان گذاشت، هرچند قاچاق جنگی را از شمول این اصل خارج نمود». نظریه مرسوم قرن هجدهم دایر بر محاصره ساختگی و غیر واقعی را تحریم کرد. محاصره دریایی را به شرطی معتبر دانست که واقعی باشد. بی‌طرفی دریای سیاه تصویب و در نتیجه روسیه از ورود به دریای مدیترانه محروم شد. همچنین اعلامیه اساسی مربوط به حقوق بین‌الملل دریایی و الغای دریا ستیزی به تصویب رسید. در همین سال امتیاز حفر کانال سوئز به تأیید و تصویب بابعالی رسید (ذاکر حسین، ۱۳۶۹: ۱۸۷).

۳-۳- کنگره و قرارداد برلن ۱۸۸۴-۱۸۸۵

در آستانه انقلاب صنعتی هر یک از دول اروپایی قسمت‌هایی از قاره آفریقا را اشغال کردند. این کار موجبات اصطکاک منافع میان کشورهای اروپایی را پدید آورد و باعث رقابت شدید قدرتهای اروپایی در آفریقا و سایر نقاط جهان شد. (Bernstorff, 2018: 246) بیسمارک، صدراعظم آلمان، که شخصاً متصرفات را کار پوچی می‌دانست، در ۱۸۸۴-۱۸۸۵ کنفرانسی در برلن تشکیل داد. کنفرانس برای بسط اراضی دول اروپایی در آفریقا پاره‌ای از قواعد و نظامات وضع کرد. از جمله اینکه اگر یک دولت دریایی در ساحل مستملکه‌ای داشت، در تصرف اراضی داخله قاره آفریقا بر سایرین مرجح بود. تصرف نبایستی صرفاً روی کاغذ انجام گیرد و به اسم باشد، بلکه واقعاً یک دولت می‌بایست حکام یا مدیران و سربازانی برای تسخیر اراضی گسیل کند. در عرض ۱۵ سال تا ۱۹۰۰ تمامی قاره آفریقا بین کشورهای انگلیس، بلژیک، هلند، اسپانیا، پرتغال و ایتالیا تقسیم شده بود. در جریان گسیل سربازان به آفریقا و تقسیم این قاره، در طرز استفاده از کانال سوئز به تدریج عادات و رسومی پدید آمد و قراردادها یا فرمان‌هایی تصویب شد که لازم بود به مجموعه قواعد حقوقی تبدیل شود و به صورت یک نظام حقوقی جامع و مشخص درآید و از نظر بین‌المللی تضمین گردد. این

مهم با قرارداد قسطنطنیه تحقق یافت (ذاکر حسین، ۱۳۶۹: ۱۸۸). با ذکر این چند مثال می‌توان گفت اکثر موارد مربوط به رقابت قدرت‌های اروپایی در خارج از اروپا اتفاق افتاده و مربوط به کسب مستعمرات و تاراج منابع و تسلط بر بازارهای آنها بوده است. همین رقابت‌ها و درگیری‌هایی که از این بابت رخ می‌داد منجر به شکل‌گیری قواعدی می‌شد که در نهایت به تنظیم امور بین آنها پی‌برد و در نهایت به جزعی از حقوق بین‌الملل تبدیل می‌شد.

نتیجه‌گیری

با توجه به تردیدی که در مورد نقش قدرتهای بزرگ در شکل‌دادن و گسترش حقوق بین‌الملل وجود داشت، در پژوهش حاضر تلاش شد به این مسئله در قالب رقابت‌ها و همکاری قدرت‌های بزرگ دوره کلاسیک در اروپا پرداخته شود. نتیجه کلی این است که قدرت‌های بزرگ اروپایی، نقش مهمی در شکل‌دادن به ماهیت حقوق بین‌الملل کلاسیک داشته‌اند. جامعه بین‌الملل در دوره کلاسیک تحت سلطه تعداد کمی از قدرتهای بزرگ اروپایی قرار داشت که در اجلاس‌های دوره‌ای گرد هم آمده و مسائل و مشکلات بین خود و سایر کشورها را حل و فصل و تنظیم می‌نمودند. بدین ترتیب این قدرتها نوعی حکومت بین‌المللی عملی به وجود آورده بودند که ابتدا با عنوان اتحاد مقدس و سپس کنسرت اروپایی ایفای نقش می‌کرد. این قدرتها سعی داشتند از برخورد با یکدیگر در اروپا خودداری کنند و از انرژی و قدرتشان برای توسعه‌طلبی ارضی و استعمار سایر نقاط جهان بهره‌برداری کنند. بنابراین تشکیل اجلاس‌های دوره‌ای برای هماهنگ نمودن و تنظیم امورات بین خود، جلوگیری از تنش و به قاعده در آوردن روابط بین خود و سایر نقاط جهان بود. بر این مبنا شاهد دوره‌ای طولانی از نظم و آرامش در اروپا و فعالیت‌های قدرت‌های بزرگ اروپایی در خارج از این قاره هستیم. بنابراین می‌توان گفت قدرت‌های بزرگ در اروپا با یکدیگر همکاری و در خارج از اروپا با یکدیگر رقابت داشته‌اند. همین همکاری‌ها و رقابت‌ها، بخش بزرگی از حقوق بین‌الملل کلاسیک را شکل داده است.

قدرتهای اروپایی با شیوه‌های مختلفی مبادرت به این اقدام کردند که به برخی از آنها مانده ایجاد معاهدات، نهادسازی، هنجارسازی و ایجاد عرف اشاره شد. مسلم است که نقش قدرت در شکل‌دادن و حمایت از اقداماتی که صورت گرفته بسیار مهم است. همچنین می‌توان به قدرت به عنوان پشتوانه و تضمین اجرای قواعد حقوقی که در کنفرانس‌ها و مجامع بین‌المللی بین قدرت‌های بزرگ به انجام می‌رسید اشاره کرد. واضح است که اگر کشورهای قدرتمند اراده و قدرت کافی برای اجرای

قواعد حقوقی نداشتند این قواعد به مرحله اجرا در نمی آمد. همچنین می توان به عرف ها و هنجارهای مهم بین المللی مانند منع توسل به زور و حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات اشاره کرد که توسط قدرت های بزرگ مطرح شده و با حمایت سایر کشورها به عنوان قواعد مهم و حتی قواعد آمره بین المللی شناخته شدند. بنابراین نقش قدرت های بزرگ در ایجاد و گسترش حقوق بین الملل مسئله ای مهم و آشکار است.



فهرست منابع و مآخذ:

الف: منابع فارسی

- اس پیس، کلی کیت (۱۳۸۴)، سازمان‌های بین‌المللی، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، تهران: انتشارات میزان.
- اسمعیل‌زاده ملاباشی، پرستو، عبدالحی، محسن، زمانی، قاسم (۱۳۹۶)، «حملات سایبری و اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه (مطالعه موردی: حملات سایبری به گرجستان)»، مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۷، شماره ۲، صص ۵۵۹-۵۳۷.
- اسنادیر، سی (۱۳۷۸)، «ساختارهای امنیت منطقه‌ای»، ترجمه رضا بخشیان، فرهنگ اندیشه، سال اول، شماره ۳ و ۴، صص ۱۵۵-۱۳۰.
- امیدی، علی، رضائی، مسعود (۱۳۹۰)، «ملاحظات حقوقی جنگ روسیه و گرجستان»، تحقیقات سیاسی بین‌المللی، سال سوم، شماره ۶، صص ۱۳۴-۱۰۳.
- امینیان، بهادر، صانعیان، علی (۱۳۹۶)، «دیپلماسی اجبارآمیز و حقوق بین‌الملل: با تأکید بر نقش شورای امنیت»، سیاست خارجی، سال سی و یکم، شماره ۲، صص ۳۱-۷.
- بهبزادی، حمید (۱۳۶۴)، اصول روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، تهران: دهخدا.
- بیلیس، جان، استیو، اسمیت (۱۳۸۳)، جهانی‌شدن سیاسی: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابولقاسم راه‌چمنی، تهران: ابرار معاصر.
- پوراحمدی، حسین، قنبری مزیدی، مقداد (۱۳۹۲)، «عوامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد»، سیاست خارجی، سال بیست و هفتم، شماره ۱، صص ۳۵۱-۳۲۸.
- پورهاشمی، سید عباس (۱۳۸۵)، «جانشینی دولتها در قلمرو معاهدات»، حقوق تطبیقی، دوره جدید، شماره ۱، صص ۵۶-۳۸.
- تقی‌زاده انصاری، مصطفی (۱۳۷۹)، حقوق بین‌الملل عمومی: آشنایی با تاریخچه، منابع و اشخاص حقوق بین‌الملل، تهران: قومس.
- ثابت‌قدم، منصور (۱۳۸۰)، «ماهیت حقوق بین‌الملل: حقوق یا اخلاق»، ماهنامه کانون، شماره ۳۵، صص ۷۱-۵۹.
- جمشیدی، محمد (۱۳۸۶)، «نظام‌های بین‌الملل تک قدرت محور: تک قطبی، هژمونی، امپراطوری»، مطالعات راهبردی، دوره ۱۰، شماره ۳۸، صص ۸۰۶-۷۸۵.

جوادی ارجمند، محمد جواد، قزل، بهروز (۱۳۹۶)، «مبارزه با تروریسم: الزامات عملی و چالش‌های نظری»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۷، شماره ۳، صص ۶۱۱-۶۲۸.

چگنی‌زاده، غلامعلی (۱۳۸۶)، «قدرت‌یابی چین: رویکردی نظری به تغییر در سیاست بین‌الملل»، پژوهش حقوق و سیاست، سال نهم، شماره ۲۲، صص ۸-۴۲.

دان، تیم، اشمیت، برایان (۱۳۸۸)، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها)، ترجمه ابولقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: ابرار معاصر.

دومینیک، کارو (۱۳۷۹)، حقوق بین‌الملل عمومی؛ آشنایی با تاریخچه، منابع و اشخاص حقوق بین‌الملل، مترجم مصطفی تقی‌زاده انصاری، تهران: قومس.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۲)، «تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل»، نشریه پژوهش حقوق، شماره ۸، صص ۷۳-۱۱۶.

ذاکر حسین، عبدالرحیم (۱۳۶۹)، «تاریخ تحولات حقوق بین‌الملل دریاها»، مجله کانون وکلا، شماره ۱۵۳-۱۵۲، صص ۲۱۲-۱۱۶.

ذوالعین، پرویز (۱۳۷۷)، مبانی حقوق بین‌المللی عمومی، تهران: وزارت امور خارجه.

رضائی، مسعود (۱۳۹۵)، «شبیه‌سازی اقدام نظامی امریکا علیه سوریه در چارچوب ملاحظات حقوق بین‌الملل»، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره هشتم، شماره ۲، صص ۲-۳۳.

زمانی، قاسم (۱۳۷۷)، «جایگاه قاعد آمره در میان منابع حقوق بین‌الملل»، مجله حقوقی، شماره ۲۲، صص ۳۶۳-۳۱۷.

ساندرز، فیلیپ (۱۳۸۸)، دنیای بی‌قانون، امریکا، قانون‌گذاری جهانی و قانون شکنی، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

طیب، علیرضا (۱۳۸۰)، نظریه موازنه قدرت؛ از نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: روزنه سلام.

عمویی، حامد، حسین خانی، الهام (۱۳۹۰)، «دیدگاه‌های رهیافت‌های مختلف روابط بین‌الملل نسبت به مسئله صلح»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۱۴، صص ۱۷۲-۱۴۹.

فلسفی، نصرالله (۱۳۷۶)، تاریخ قرن نوزدهم و معاصر، تهران: ابن سینا.

فیروزآبادیان، مهدی، جلالی، محمود، رئیسی، لیلا (۱۳۹۴)، «تأثیر تئوریهای واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل بر توسعه حقوق بین‌الملل»، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال هفدهم، شماره ۴۸، صص ۹۵-۶۹.

- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، اصول روابط بین‌الملل، تهران: میزان.
- کیوان‌حسینی، اصغر، دانشور، فاطمه (۱۳۹۲)، «از نظریه موازنه قدرت تا توازن‌طلبی نرم»، دیپلماسی دفاعی، سال سوم، شماره ۶، صص ۳۵-۱۱.
- محمودی، سید هادی (۱۳۹۰)، «تأثیر فناوری‌های علمی بر توسعه و تحول حقوق بین‌الملل فضایی»، پژوهش حقوق، سال سیزدهم، شماره ۳۲، صص ۳۲۸-۲۹.
- مدنی، جلال‌الدین (۱۳۷۴)، حقوق بین‌الملل عمومی و اصول روابط بین‌الملل، جلد اول، تهران: همراه.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- مصفا، نسرين، ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۷)، «جایگاه حقوق بشر در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۸، شماره ۴، صص ۲۷۷-۲۵۹.
- ملک‌محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۰)، درآمدی بر حقوق بین‌الملل، تهران: نشر تیراژه.
- میرعباسی، سید باقر (۱۳۷۹)، «نگرشی بر تحول و توسعه تاریخی حقوق معاهدات بین‌المللی»، مجله مجتمع آموزش عالی قم، شماره ۶، صص ۲۳-۷۰.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۹۰)، تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از پیمان وستفالی تا امروز، تهران: قومس.
- وکیل، امیرساعد و دیگران (۱۳۸۹)، مروری بر مکاتب فلسفی حقوق بین‌الملل، تهران: میزان.
- هنجی، سیدعلی (۱۳۸۱)، «پیدایش حقوق بشردوستانه و جلوه‌هایی از حفظ حیثیت انسانی در رفتار رزمندگان با یکدیگر»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۹، صص ۱۱۶-۷۵.

ب: منابع انگلیسی

- Anand, r.p (2011), "The Rights of the Seas from a Historical Perspective", available at: <http://www.publicinternationallaw.in/sites/slides.pdf>
- Bayeh, Endalcachew (2014), "Theories on the Role of International Organizations in Maintaining Peace and Security", International Journal of Multidisciplinary Research and Development, Vol. 1, No. 7, pp: 347-350
- Bernstorff, Jochen von (2018), "The Use of Force in International Law before World War I: On Imperial Ordering and the Ontology of the Nation-State", The European Journal of International Law, Vol. 29, No. 1, pp: 233-260
- Cai, Congyan (2013), "New Great Powers and International Law in the

- 21st Century", *The European Journal of International Law*, Vol. 24, No. 3, pp: 755-795
- Dunoff, Jeffrey (2000), "International legal scholarship at the millennium", *Chicago Journal of International Law*, Vol. 85: pp: 66-82
- Fidler, David (2005), "The Asian Century: Implications for International Law", available at: <https://www.repository.law.indiana.edu/facpub/399>
- Henson, Raymond Scott (2005), *Law and order in the international community: the impact of international law on interstate relations*, MSc Thesis, Vanderbilt University, New Yourk, available at: <https://ir.vanderbilt.edu/handle/1803/13707>
- Herbert, Anne (1996), "Cooperation in international relations: a comparison of keohane, haas and franck", *Berkeley Journal of International Law*, Vol, 14, No, 1, pp: 222-238
- Kronenbitter, Günther (2019), "Alliance System 1914", *international encyclopedia of the first world war*, available at: <https://encyclopedia.1914-1918-online.net/article>
- Oshiba, Ryo (2015), "International Regimes", *Government And Politics*, Vol. II, pp: 1-4
- Ozkan, rsan & Cem Cetin, Hakan (2016), "The Realist and Liberal Positions on the Role of International Organizations in Maintaining World Order", *European Scientific Journal*, Vol.12, No.17, pp: 85-96
- Prost, Mario (2016), "Hierarchy And The Sources Of International Law: Critical Perspective", available at: <https://core.ac.uk/download/pdf>
- Simpson, Gerry (2000), "The situation on the international legal theory front: the power of rules and the rule of power", *European Journal of International Relations*, Vol, 11, No 2, pp: 439-464
- Waltz, Kenneth (1979), *Theory Of International Politics*, University of California, Berkley